

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Human rights

حقوق بشر

م. شیوا

۰۴ می ۲۰۱۲

مقدمه

هفته قبل کسی از ایران تلفون کرد. لهجه افغانی مخلوط شده با لهجه ایرانی داشت، مگر من صاحب صدا را نشناختم، دستگاه حافظه من قادر نشد تا او را از صدا بشناسم، او پرسید؟

– شما آقای... هستید؟

– بلی بلی اما شما را به جا نیاوردم. (لازم ندید خود را معرفی کند) گفت:

– شما مرا نمی شناسید. من شماره تلفون شما را از... که اکنون در ایران است گرفته بودم.

پیش خود تعجب کردم که او چرا ایران رفته است؟ جواب دادم:

– بلی بلی خبر نداشتم او هم در ایران است. من چه خدمتی کرده می توانم، امر کنید.

با مهربانی گفت شما را زحمت دادم فرصت نیست فقط اگر قلم در نزدیکی تان است چند جمله ای را خدمت تان عرض می کنم تا یاد داشت بفرمائید.

نمی دانم چه اراده ای در آن صدا نهفته بود که مرا وادار کرد تا حاضر به خدمت شوم جواب دادم:

– امر کنید کاغذ، قلم و من آماده خدمت هستیم.

صدای او بسیار سرد، امید باخته، در هم شکسته و در برابر جهان بی تفاوت، اما قاطع و مصمم مرا وادار نمود تا بدون پرسان فقط گفتار او را که گوئی موظف شده باشم با خلوص نیت (در حالی که جلو اشکهایم را گرفته نمی توانستم) به سرعت یادداشت کردم.

او برایم متن یک نامه را دکته کرد. در پایان نامه دانستم مهاجریست با چهره خاص "افغان"ی که اینک در آستانه انهدام کامل روحی و جسمی قرار دارد و قانون ناقانون ایران او را چنان خرد و خمیر نموده بود که تمام راه های امید را بر او بسته بود، یگانه امکان همین تلفون بود تا صدایش را برای یک افغان دیگر که خارج از ایران است، برساند. او می دانست که: **آب اگر صدپاره گردد باز باهم آشناست**. این که من چه کردم و چه شد نپرسید... .

حالا که این پیام را خدمت تو هموطن بزرگوارم تقدیم می کنم توقع اینست تا دور از تعصب برادران خود را در هر کجائی که هستند کمک نمائید چرا که از این بدتر روزگار سخت بر وطنداران گرفتار مصیبت شده نمی آید.

هر چند این نامه را نمی دانم شعر و یا شعر نامه بنامم یاخیر، اما واضح است این نامه بار پیام درد او را در خود آشکار دارد. شاید این آخرین پیام کسی باشد که نمی دانم به چه سرنوشتی دچار شده است، بدون کم و زیاد کردن با امانت داری این شعر نامه را پیش کش می نمایم !
واژه "هولوکاست" و متن نامه نشان می دهد که او شخص با مطالعه ای بود.

م.شیوا

نامه پناهنده افغان از «هولوکاست» ایران

برای مادرش



سلام مادر! می دانم چشمانت همیشه

مثل چشمان من پُر از اشک است

چه شد که زمانه با جبر مارا از هم جدا کرد؟

جدائی را قبول داشتی ولی مرگ راهرگز نه

نمی دانستی! به کجا مرا میفرستی؟

فقط به امیدی که زنده بمانم

وروزی

دوباره بتوانم سر در آغوشت بگذارم

مرا از چنگ مرگ رهانیدی

وبه ایران رسیدم ودر اینجا

با چه تلاش و اشتیاق و امید پناه خواستم

تو خوشحال بودی که مرا نجات داده ای

مگر برای من هم اکنون که در پناه! هستم

بیا و بنگرکه مرگ خوبتر از این پناه است

در وطن مرا اگر می کُشتند، یک بار می کُشتند

اینجا هر لحظه مرا می کُشتند

بار بار مرا کُشتند و به تکرار مرا می کُشتند

در سلول اطاق اردوگاه ، دستگاه «تلویزیون» مرا می کُشد

صدای «رادیو» مرا می کُشد، اخبار مرا می کُشد

روزنامه ها مرا می کُشتند



در راه، مردم، دسته جمعی مرا می کشند
در خیابان مرا می کشند
پاسدار مرا می کشد عابر مرا می کشد
کار فرما مرا می کشد
هر فقیر مظلوم شده ایرانی
دردش را با کشتن من تسکین می دهد
اینجا قانون مرا می کشد
اسلام مرا می کشد، مسجد مرا می کشد
من تنها نیستم تمام خواهران و برادران افغان
مثل من در اینجا می میرند
ذره ذره می میرند با تحقیر می میرند
وبا فرار از درد، در باتلاق از هیروئین و تریاک
که قبلاً برای آنها آماده شده است، می میرند
هریک در خفا و در دل می گرید
هیچ کس نمی تواند بر مرده خویش
یا بر مرده هموطن خویش بلند بگرید
مرگ افغان گریه ندارد
اینجا خنده و گریه ممنوع شده است
عشق ممنوع است اشک ممنوع است

مادر می دانم چشمانت همیشه
مثل چشمان من پُر از اشک است
کاش روزی جنازه من به دست تو برسد
تایک بار دیگر گرمای محبت دست ترا
و گرمای پُراز مهر وطن عزیزم را احساس کنم
اینجا ما را چون مردگان، از صف جدا کرده اند
موجوداتی که از نطفه صیغه های یک ساعته به دنیا آمده اند
ما را «پدر سوخته» خطاب می کنند
اجتماع، مردم، انسان و انسانیت، دوستی، هموع بودن

و محبت کلمات بی مورد و کلمات مرده در فرهنگ اینجاست

خداوند از این سزمین به خاطر زنده ماندن فرار کرده است
اینجا محمد و فاطمه را هر روز می کُشند
علی را می کُشند زینب و حسین را می کُشند
و مردم را به جبر در عزای آنها می نشانند
مردم را عزاداری یاد می دهند تا «یزید» ها کامگار باشند
اینجا دوازده ماه، ماه محرم الحرام است
و هر روز، عاشورا و تاسوعا ست
این خطه، خطه «سدوم و گمورا» شده است
«لوط» اینجا جز لوطی دغل بیش نیست
فرهنگ اینجا، فرهنگ توهین و کُشتن دروغ بیش نیست
اینجا بیشه نفرین شده ای از کره خاکبست
دیوژن با چراغ کسی را در اینجا نیافت
و دوباره در انبان قرون پنهان شد

مادر می دانم چشمانت همیشه
مثل چشمان من پُر از اشک است
۲۱ سال دوری بدون ارتباط یعنی چی ؟
کاش مرا در وطنم می کُشتند
مرگ در کشورم با افتخارتر از زندگی در اینجاست
مادر! سند برگشت ندارم پای فرارم را بسته اند
ایران برایم زندان «هولوکاست» است، اینجا همه می سوزیم
و در این زندان برای ما زندان دیگری ساخته اند
که هیچ نامی نمی تواند گویای حالش باشد
حرفهای مرا فقط و فقط پناهنده افغان در «هولوکاست» ایران می داند

مادر! زندگی اولی ام در ایران پایان یافت
شاید اگر تناسخ ارواح شوم و زندگی دوباره یابم



آنگاه در آغوش تو و در آغوش وطنم
یا در هزارستان یا در کابل، در ننگرهار در بلخ، تخار، قندهار
بامیان، لغمان، پغمان، در جغتو، زابل، میمنه، خواهام بود
یا در دایکندی، کامدیش، در شعله، نیلاب، غور، غوربند
در جاجی، فراه، یا در کرخ، در بغلان، و یا در بدخشان خواهام بود
مرا در اینجا کشته اند نه یکبار و نه صدبار،
فقط در ۱۴ سالی که با شما بودم زنده بودم!
پس از این ما به هم در این دور زندگی نخواهیم رسید
زها خواهر قشنگ و زیبایم را نمی دانم
هنوز باتو در یکخانه است یابه خانه بخت خود رفته است؟
آرزوی دیدار شما را در زندگی دیگر دارم
که به آغوش شما و آغوش میهن برگردم
مادر! می دانم این نامه برایت **هرگز** نمی رسد
چون نامه بَرّی ندارد و قاصد در دست «بیزید» است
این نامه مثل من خواهد سوخت و مثل من در تنهایی خواهد مُرد
فقط با روح بزرگ خود مرا احساس کن!
و دست مهربانت را بر سر زهای قشنگم بکش
من گرمی دست ترا در اینجا احساس خواهام کرد
دیگر وسیله ارتباط با شما را ندارم
دست تو و روی زها را در عالم خیال می بوسم. هر دم شهید تو

بیادداشت:

ضمن ابراز امتنان خدمت همکار عزیز ما «م. شیوا» به خاطر ارسال این نامه، باید بنگاریم:
بستر پیدایش کوهواره جنایات رژیم «ولایت فقیه» و سایر دشمنان میهن در حق مردم مظلوم و رنجکشیده ما، مناسبات
غارتگرانه و مستعمراتی حاکم بر کشور است که از دهه ها بدین سو مردم ما را به سوخت و هیزم جهنم، استبداد،
ارتجاع و امپریالیزم میل نموده است.
ما را عقیده بر آن است که یگانه راه نجات مردم ما از تمام مصایب من جمله دوزخ استبداد "ولایت فقیه"، تشدید مبارزه
آگاهانه در دفع تجاوز و به گور سپردن، ایادی خود فروخته آن در هر لباسی که باشند، می باشد. فقط در آن صورت و
با نجات میهن و مردم از زیر یوغ استعمار و ارتجاع است، که می توان امیدوار به داشتن امکان، جهت زیستن
"انسانی" بود و شد.

ما اطمینان داریم وقتی ما قادر شویم نبرد دوران ساز خود را پیروزمندانه به هدف برسانیم، باز هم قادر خواهیم شد تا به کمک و همسوئی با مردم ایران، به رژیم "ولایت جهل" نیز در عوض "بادی" که کشته اند، "طوفان" حواله بداریم. پس برای رسیدن به چنان مأمولی، آگاهانه و متحدانه علیه استعمار و ارتجاع به پا خیزیم.

به امید رهائی و نجات میهن و مردم آن از زیر یوغ استعمار و ارتجاع

اداره پورتال AA-AA